

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توصیه به مناسبت شروع آغاز تحصیلی

چون روز اول بحث است مناسب است روایتی برای تذکر به خودم در درجه‌ی اول و خدمت شما فضلا بخوانیم.

و عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُمَا ذَكَرَا وَصِيَّةَ عَلِيٍّ ص فَقَالَا أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ أَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وَلَدِهِ وَ رُؤَسَاءِ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ... ثُمَّ كَتَبَ كِتَابَ وَصِيَّةٍ وَ هُوَ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِأَخِيرِ أَيَّامِهِ مِنَ الدُّنْيَا وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَى بَرْزَخِ الْمَوْتِ وَ الرَّحِيلِ عَنِ الْأَهْلِ وَ الْأَحْلَاءِ ... اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ لِلنَّفْسِ فَهِيَ أَعْدَى الْعَدُوِّ لَكُمْ فَإِنَّهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) وَ إِنَّ أَوَّلَ الْمَعَاصِي تَصْدِيقُ النَّفْسِ وَ الرُّكُونُ إِلَى الْهَوَى وَ اللَّهُ لَا تَرْغَبُوا فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ الدُّنْيَا هِيَ رَأْسُ الْخَطَايَا وَ هِيَ مِنْ بَعْدُ إِلَى زَوَالٍ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْحَسَدَ فَإِنَّهُ أَوَّلُ ذَنْبٍ كَانَ مِنَ الْجَنِّ قَبْلَ الْإِنْسِ.^[1]

امام سجاد و امام باقر (علیهما السلام) راوی این وصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند که حضرت به هنگام وفات به شیعیان و اولاد خود وصیت کردند. البته وصیت طولانی است که به بخشهایی از آن می پردازیم.

حضرت می فرمایند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْجِهَادِ لِلنَّفْسِ» مسئله‌ی جهاد نفس خیلی مورد توجه شما قرار بگیرد «فهي اعدى عدو لكم» نفس، بدترین دشمن انسان است؛ هیچ دشمنی برای انسان و سرنوشت انسان بدتر از نفس او نیست.

«فإنه قال الله تبارك و تعالى إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» یعنی: کار نفس این است چه در خواب و چه در بیداری! در خواب یک مقداری تصورش برای ما مشکل است ولی اهلش این را قبول دارند.

نقل می کنند برخی از مراجع بزرگ که در گذشته بودند و از سابقین هستند می گفتند ما اینقدر نسبت به خودمان مراقبت کردیم که حتی در عالم خواب هم چشممان را بر نامحرم با اختیار خودمان می بندیم. به این معناست که در عالم رؤیا هم این نفس مشغول فعالیت هست و لذا کسی که خواب خوب یا بد می بیند، ناشی از همان نفس انسان است.

بعد حضرت می فرماید: «و إن أَوَّلَ الْمَعَاصِي تَصْدِيقُ النَّفْسِ»، اولین قدم معصیت این است که شما نفس را تصدیق کنید یعنی نفس اگر گفت من این را می خواهم شما بگوئی حالا باشه، شروع کنی برای اینکه مقدماتش را فراهم کنی - خودم را عرض می کنم - اگر نفس گفت باید به این مقام برسی، شروع می کنیم بر اینکه چه قدم هایی را برداریم تا به این نتیجه برسیم. چه حرفهایی

را بزنیم و یا چه افرادی را تخریب کنیم، چه حقوقی را ضایع کنیم، چقدر دروغ بگوئیم، چقدر تملُّق بگوئیم و

اینقدر انسان شروع می‌کند برای خودش اینها را فراهم کردن تا به آن هدف سوء و مقام دنیوی برسد. مقام، مال، شهوت و ... همینطور است.

نکاتی در رابطه با مبارزه با نفس

بعد امیرالمؤمنین می‌فرماید: خود رسول الله(صلي الله عليه و آله) فرمودند: «اعدی عدوِّک نفسک التي بین جنبیک»، بدترین دشمنان انسان نفسی است که در درون انسان وجود دارد، بین دو طرف انسان وجود دارد، یعنی در کمون ذات انسان وجود دارد. «فلا تغفل عنها» نباید از این نفس غافل باشید.

هر روزی که بر ما می‌گذرد ببینیم غیر از درسی که خواندیم، عبادتی که به حسب ظاهر انجام می‌دهیم، بشمریم نفس چقدر امروز ما را امر کرد و چه اوامری به ما داشت، چقدر ما گوش دادیم و چقدر مخالفت کردیم؟ اگر واقعاً این برنامه را نداشته باشیم بیچاره می‌شویم؟ «لا تغفل عنها!» فکر نکنیم عمامه بر سرمان هست ما مصون هستیم؟!

این نفس اینقدر امر می‌کند که انسان شیطان را پرستد و از پرستش خدا بیرون بیاید، این به کجا می‌رسد؟ انسانی که ممکن است شصت یا هفتاد سال سجده کرده، نیمه‌های شب هم بیدار شده، اشک ریخته، اما اگر در کنارش این نفس اماره را کنترل نکند همان لحظه‌ی آخر او را به زمین می‌زند و عابد شیطانش می‌کند! شیطان را عبادت می‌کند، به راحتی دست از اعتقاداتش برمی‌دارد.

قتل، زنا، سرقت و ... برایش فرقی نمی‌کند و با مباحات یکی می‌شود! حتی بعضی‌ها خطرناک‌تر می‌شوند و برایشان رجحان هم پیدا می‌کند.

این چیزی که آمریکایی‌ها به نام داعش درست کردند، بعد همین آخوندهای وهابی از خدا بی خبر، مطالبی همچون جهاد نکاح درست کردند! و با همین امر چه زنهای بسیاری که بیچاره کردند و آنها دست به خود کشی زدند! و یا اصلاً آنها را کشتند! این یک انسان است، همین انسانی که تا دیروز حاضر نبوده یک مورچه را بکشد امروز به راحتی یک انسان هم‌نوع، هم‌زبان و هم‌وطن خودش را می‌کشد!

غربی‌ها ادعا می‌کردند ما اینقدر در حقوق بشر پیش رفتیم که حقوق حیوانات را داریم رعایت می‌کنیم! تلویزیون نشان می‌داد یک سگی اینقدر جوراب خورده بود که داشت خفه می‌شد. این شگ را محترمانه اتاق عمل بردند و جراحی کردند و جورابها را از درونش درآوردند! همین آدم‌ها دارند به راحتی سر می‌برند، چرا؟

همین امروز تلویزیون این را نقل کرد که آن کسی که سر می‌برد خودش یک انگلیسی زبان است نه اینکه یک کسی از پشت کوه و از وحشی‌ها پیدا کردند گفتند برو این کار را بکن، چطور شده که این آدمی که تا صد روز پیش یک سال پیش حاضر نبود یک مورچه را از بین ببرد الان به راحتی سر می‌برد! برای همین است که افسار نفس را انسان رها می‌کند و به اینجا منتهی می‌شود.

وَقَالَ (صلى الله عليه وآله): أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ فَلَا تَغْفُلْ عَنْهَا وَ أَوْثَقُهَا بِقَيْدِ التَّقْوَى وَ أَكْثَرُهَا بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ الْأَوَّلُ مَنَعَ الشَّهَوَاتِ، فَإِنَّ الدَّابَّةَ الْحَرُونَ تَلِينَ إِذَا نَقَصَ مِنْ عِلْفِهَا. الثَّانِي: تَحْمِلُ أَثْقَالَ الْعِبَادَاتِ فَإِنَّ الدَّابَّةَ إِذَا ثَقُلَ حَمْلُهَا وَ قَلَلْ عِلْفُهَا ذَلَّتْ وَ انْقَادَتْ. الثَّالِثُ الْإِسْتِعَانَةُ بِاللَّهِ وَ التَّضَرُّعُ إِلَيْهِ بِأَنْ يَعِينَكَ عَلَيْهَا أَوْ لَا تَرَى إِلَى قَوْلِ الصَّدِيقِ: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ

رَبِّي) فإذا وطنت على هذه الأمور الثلاثة انقادت لك بإذن الله تعالى حتى تبادر إلى أن تملكها و تلجمها و تأمن من شرها و كيف تأمن أو تسلم مع إهمالها.^[2]

«أوثقها بقيد التقوى» با قید تقوا باید انسان این نفس را مهار کند و ببندد. بعد می‌فرماید انسان باید سه چیز را رعایت کند «الاول منع الشهوات» انسان هر چیزی که نفسش می‌خواهد را بلا فاصله یک «نه» جلویش بیاورد. می‌گوید این غذا را می‌خواهم بگویم نه.

مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) وقتی این روایت «صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» را داشتند برای فقها معنا می‌کردند فرمودند: «مخالفاً لهواه» یعنی حتی اگر یک چیز مباحی هم میل داشته باشد بتواند مخالفت کند و نخورد و از آن امتناع کند! حالا ما می‌گوئیم این موسیقی مباح است اشکالی ندارد، میل نفس‌مان هست که گوش بدهیم، دلمان می‌خواهد! مباح است ولی ما نباید این حرفها را بزنیم! این مال عوام و توده‌ی مردم است که اینها تکالیف‌شان از ما هزار درجه بلکه صد هزار درجه کمتر است. ما یک وظایف دیگری داریم.

«منع الشهوات فإن الدابة الحرون» چهار پای چموش را می‌گویند حرون، «تلين إذا نقص من علفها» همین چهارپای چموش یاغی اگر علفش را کم کنند رام می‌شود، این یکی. خودمان را ببائیم آماده کنیم ریاضت بدهیم یک مقداری کار کنیم روی این مسئله، یک جایی وارد می‌شویم دلمان می‌خواهد همه برایمان بلند شوند، چطور انسان خودش را تربیت کند که واقعاً برخواستن اینها یا برنخواستن اینها از نظر میل باطنی این یکی باشد!

البته وقتی کسی به انسان احترام می‌کند انسان باید در مقابلش احترام کند و برای عمل او ارزش قائل باشد، یک وقت خلط نکنیم، گاهی اوقات بعضی آخوندهای مقدس ما برای اینکه هوای نفس خودشان را از بین ببرند می‌گویند اینها کالعدم هستند، این یک انسان است و وقتی تو رفتی به احترام تو قیام کرده و تو هم باید از او تشکر کنی، ولی از جهت باطن به خودت نگاه کن که اگر این بر نمی‌خواست تو بغض این را در دلت قرار می‌دادی یا نه؟ خیلی از ما ها اینطور هستیم.

یک جایی برویم یک کمی کمتر به ما احترام شود ساعت ها فکر می‌کنیم ولی از آن طرف حاضر نیستیم روی یک آیه شریفه ساعتها فکر کنیم. مثلاً با خود می‌گوییم: مگر من چه چیزی از او کمتر دارم؟ چرا او مراتب علمی من را نمی‌داند؟ او چه هدفی دارد؟ شروع می‌کنیم همینطور خودمان را مشغول کردن با این امور.

باز نقل می‌کنند که یک وقتی امام فرموده بود که تمام این مردمی که می‌آیند درود بر خمینی می‌گویند اگر همه‌ی اینها بگویند مرگ بر خمینی علی السویه است! خیلی عجیب است. گاهی اوقات آدم می‌خواهد این کلمات را تصور کند عجیب است، یک کسی بپاید درب منزل انسان یا در کلاس، با تندی بخواهد یک حرفی به آدم بزند آدم نمی‌تواند آرام باشد! اما ایشان می‌فرمود اگر همه‌شان بگویند مرگ بر خمینی برای من هیچ فرقی نمی‌کند! امام یک شخصیت خودساخته بود.

من قبلاً گفته‌ام این چهل حدیث امام، آداب الصلاة امام، خواندنش بر ما طلبه‌ها واجب است و برای ما لازم است که بخوانیم، انسان واقعاً به وسیله‌ی این کتاب‌ها بیدار می‌شود! آنچه که لازم است یک طلبه واقعاً در دوره‌ی علمی و زندگی خودش داشته باشد می‌تواند از این کتاب‌ها استفاده کند. من هر وقت این کتاب را می‌بینم درست برابرم مجسم است که امام روی منبر نشسته و فریاد ایشان را می‌شنوم. چون واقعاً از اعماق درون ایشان این کلمات برخاسته و خودش هم عامل به اینها بوده، حالا عرض می‌کنم منع الشهوات، این مصادیق زیادی دارد، در مباحثه، درس، خانه، بیرون، همه جا این را پیاده کنیم.

«الثانی تحمل اثقال العبادات»، یک مقدار بیشتر عبادت انجام بدهیم، واقعاً خودمان را همانطوری که مقید به نماز واجب هستیم

و فرائض، به نوافل هم مقید کنیم، این قرب نوافل که در کلمات عرفا هست در روایات هم هست خیلی اثر دارد، خودمان را به سجده‌های طولانی عادت بدهیم نه اینکه عادت بشود بلکه از آن بهره‌برداری هم بکنیم.

بعد می‌فرماید: «فإن الدابة إذا ثقل حملها و قلل علفها ذلت» دابه اگر بارش سنگین بشود و علفش هم کم بشود رام می‌شود.

راه سوم برای مجاهده با نفس «الاستعانة بالله و التضرع إليه» متضرعانه از خدا بخواهیم که به ما کمک کند «بأن يعينك عليها» که خدا به ما کمک کند بر مجاهده‌ی با نفس، این روایت دنباله دارد و عبارات خوبی هم دارد.

در یک جای روایت می‌گوید:

أ لست تراها و هي في حالة الشهوة بهيمة و في حال الغضب سبع و في حال المصيبة طفل و في حال النعمة فرعون و في حال الشبع تراها مختالة و في حال الجوع تراها مجنونا؟

نفس در حال شهوت می‌شود بهیمه، همان کاری که حیوان می‌کند یک آدم هم می‌کند، همه جور! «و فی حال الغضب سبع و فی حال المصيبة طفل» یک مصیبتی برایش پیش می‌آید مثل بچه‌ی پنج شش ساله شروع می‌کند از خود بی‌خود شدن و بر خود زدن! مثل یک بچه‌ای که اسباب بازی‌اش را از او می‌گیری، آدم 50 - 60 ساله هم در حال مصیبت - اگر مجاهده با نفس نکرده باشد - همچون طفلی است. امام(رضوان الله تعالی علیه) هنگامی که فرزند مجتهد فیلسوف مفسر اصولی فقیهش به رحمت خدا می‌رود و شهید می‌شود، خم به ابرو نمی‌آورد و می‌گوید این لطف خفی الهی است!

خواستیم برای شروع سال خودم و شما آقایان را واقعاً در کنار درس و بحث ما مسئله‌ی مجاهده‌ی با نفس را خیلی اهمیت بدهیم، قطعاً از درس‌مان بالاتر است، در این مسئله شک نکنیم! جزء برنامه‌هایمان قرار بدهیم هر روز محاسبه کنیم چقدر توانستیم مجاهده کنیم، خداوند همه‌ی ما را از شرور این نفس حفظ بفرماید انشاءالله.

خلاصه ای از مباحث سال پیش

سال سوم استصحاب هستیم و رسیدیم به اول استصحاب تعلیقی که بر حسب ترتیب کفایه‌ی مرحوم آخوند تنبیه پنجم کفایه است. ابتدا یک توضیحی راجع به خود استصحاب تعلیقی عرض کنیم و بعد وارد اصل بحث شویم؛

استصحاب تعلیقی

استصحاب تعلیقی چیست؟ گاهی اوقات تعلیق می‌گوئیم در مقابل تنجیز و گاهی اوقات تعلیق می‌گوئیم در مقابل فعلیت. ما در شریعت یک احکام فعلی داریم که به فعلیت رسیده، آن تنجیزی که مسئله‌ی عقاب و ثواب است را کاری نداریم، به فعلیت می‌رسد. در مقابل این فعلیت گاهی اوقات احکامی هست که فعلیت آن احکام مشروط به یک شرط و قیدی هست. مثلاً می‌گوئیم همین (الله علی الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً)، وجوب حج مشروط به استطاعت است اما خود وجوب صلاة مطلق است. پس ببینید اولاً اینجا تعلیق در مقابل تنجیز نیست بلکه به این معناست که یک حکمی مشروط به یک شرطی هست، حکمی است که موضوعی دارد و برای اینکه این حکم فعلیت پیدا کند یک شرطی باید تحقق پیدا کند.

مثال استصحاب تعلیقی

مثالی که در همین بحث استصحاب تعلیقی مطرح می‌کنند ولو اینکه حالا مورد مناقشه قرار گرفته که مناقشه‌اش را عرض می‌کنیم این است که «العنب إذا غلی یحرم»، که مراد از عنب، آب انگور است. وقتی آب انگور را می‌گیرند حلال است و هیچ بحثی ندارد ولی وقتی این را می‌جوشانند غلیان پیدا می‌کند و به حد غلیان می‌رسد، حرام می‌شود. پس یک حرمت معلقه در عصر عنبی وجود دارد، که بر غلیان مشروط شده است. قبل از اینکه این غلیان بیاید ما چی داریم؟ یک حکم مشروط داریم و آن حرمت معلّقه است. حالا بحث در این است که اگر بعضی از حالات موضوع (= عنب) تغییر پیدا کرد و مثلاً ذیب شد، چه حکمی دارد؟ آیا این عصیر ذیبی را می‌توانیم همان حرمت معلّقه را برایش استصحاب کنیم یا نه؟ البته اینجا عرفاً موضوع تغییر پیدا نکرده است و موضوع همان است.

خلاصه اینکه در استصحاب تعلیقی فرض ما این است که موضوع، مورد استصحاب و مستعلق استصحاب یکی است – مثلاً ذیب همان عنب است عرفاً – فقط در آن تبدّل حال به وجود آمده، کسی نگوید در استصحاب تعلیقی موضوع عوض شده است. قبلاً انگور بود، الآن که انگور نیست و شده ذیب، می‌گوئیم این ذیب عرفاً همان انگور است.

بیان مرحوم خوئی در توضیح استصحاب تعلیقی

حالا برای اینکه این مطلب روشن شود بیانی را مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول دارند که به نظرم می‌رسد یک مناقشه‌ای بر آن وارد است اما در روشن کردن مطلب توجه به این مطلب مرحوم آقای خوئی^[3] لازم است.

می‌فرمایند موضوعات احکام سه قسم است. این مطلب برای دیگر مباحث هم خوب است ولو اینکه به نظر من یک مناقشه‌ای در ارتباط با این بحث به آن داریم که عرض خواهیم کرد.

مرحوم خوئی می‌فرماید: یک نوع احکامی داریم وقتی به دلیل نگاه می‌کنیم روی یک عنوان آمده، اما عرف به صورت قطعی و روشن می‌فهمد که خود این عنوان دخیل در حکم نیست و آنچه دخیل در حکم هست معنوی و حقیقتی است که این عنوان بر او بار شده است. عرف می‌گوید این حکم در حقیقت مال آن معنوی و حقیقت این شیء است، این عنوان دخیل نیست اگر این عنوان عوض هم شد باز حکم موجود است.

مثال می‌زنند به اینکه «الحنطة حلال» گندم حلال است، حالا اگر این حنطه را آرد کنید و بعد خمیر کنید و نان درست کنید، این نان خودش یک حکم جدا ندارد! خمیر یک حکم جدا و مستقل ندارد بلکه همان حلیّت ثابتۀ برای حنطه در اینجا موجود است و اینجا اصلاً جای استصحاب نیست و اینکه بگوئیم حنطه را آرد کردیم شک می‌کنیم آیا حلیّتش از بین رفت یا نه؟ استصحاب کنیم، نه! عرف در اینجا شک نمی‌کند بلکه می‌گوید در اینجا حلیّت برای واقع این گندم است و واقع این گندم چه عنوان حنطه و چه عنوان دقیق و چه عنوان خمیر و یا خبز داشته باشد علی السویه است، این یک.

دومی عکس اولی است یعنی عرف از خود دلیل – منشأ فهم خود دلیل است – استفاده می‌کند که تمام دخالت برای این حکم خود آن عنوان است به طوری که اگر عنوان عوض شد حکم عوض می‌شود. الخمر حرامّ اینجا تا عنوان عوض بشود مثلاً خل بشود، از آنجایی که خل غیر از خمر است، عرف از خود دلیل استفاده می‌کند که حرمت مربوط به خمر است.

و یا در مثل استحاله، در جایی که عنوان کلب دارد می‌گوئیم هذا کلب نجس، اما اگر استحاله پیدا کرد و این کلب شد، ملح این عنوان عوض می‌شود.

مثل اینکه شما یک وقتی هست که می‌گوئیم حرم از کجا می‌رود؟ از یک طرف آدرس می‌دهید، این عنوان برای رسیدن به معنوی است در الحنطة حلالاً ما قرائن داریم در خود دلیل، این هم که می‌گوئیم در دلیل، لازم نیست در نفس همین عبارت هم باشد، ما قرائن داریم که شارع خود عنوان حنطه برایش موضوعیت ندارد بلکه واقعش برایش موضوعیت دارد حالاتش اگر عوض شد بشود دقیق و کذا، فرق نمی‌کند، باز حلیّت هست.

اما در باب نجاست می‌گوئیم دم نجس است، حالا یک دمی اگر در دهان انسان استحاله شد، خوردن دم حلال است حالا یک خون دندانی در فضای دهان با آب دهان استحاله شد و صدق دم بر آن نکرد عرف می‌گوید اینجا حرمت و نجاست از بین می‌رود.

مرحوم آقای خوئی که این بحث را مطرح کردند می‌خواهند بفرمایند در قسم اول و دوم مجال برای استصحاب اصلاً وجود ندارد، چرا؟ چون عرف شک نمی‌کند، در قسم اول که عنوان هیچ دخالتی در حکم ندارد و تمام دخالت برای معنوی است هر چه اسامی عوض شد جایی برای استصحاب نیست. کلام مرحوم آقای خوئی را در مصباح ببینید تا کم‌کم ان شاء الله وارد بحث شویم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ دعائم الإسلام، ج 1، ص: 390.

[2] □ عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: 314.

[3] □ اعلم أن الحكم (تارة) يكون فعلياً من جميع الجهات، و (أخرى) يكون فعلياً من بعض الجهات دون بعض.

و يعبر عن الثاني بالحكم التعليقي مرة و بالحكم التقديري أخرى، كما يعبر عن الأول بالحكم التنجيزي. و الكلام في جريان الاستصحاب في الحكم التعليقي إنما هو بعد الفراغ عن جريان الاستصحاب في الأحكام الكلية التنجيزية، لأنه مع الالتزام بعدم جريان الاستصحاب فيها - كما هو المختار - كان البحث عن جريان الاستصحاب في الأحكام التعليقية ساقطاً. و قبل التكلم في جريان الاستصحاب التعليقي و عدمه لا بد من بيان مقدمة، و هي أن العناوين المأخوذة في موضوعات الأحكام على أقسام:

فتارة يكون أخذ العنوان لمجرد الإشارة إلى حقيقة المعنوي بلا دخل للعنوان في ثبوت الحكم، بحيث يفهم العرف من نفس الدليل الدال على الحكم أن الحكم ثابت لهذا الموضوع، مع تبدل العنوان المأخوذ بعنوان آخر، كعنوان الحنطة و الشعير مثلاً، فانه إذا دل دليل على أن الحنطة حلال، يستفاد منه عرفاً أن الحلية ثابتة لحقيقة الحنطة - و لو مع تبدل هذا العنوان - كما إذا صار دقيقاً ثم عجيناً ثم خبزاً، فيستفاد من حليتها الحلية في جميع هذه التبدلات، ففي مثل ذلك لا نشك في بقاء الحكم في حال من الحالات، حتى نحتاج إلى الاستصحاب، و (أخرى) يكون الأمر بعكس ذلك - أي يفهم العرف من نفس الدليل أن الحكم دائر مدار العنوان فيرتفع بارتفاعه - كما في موارد الاستحالة كاستحالة الكلب ملحاً و نحوها من موارد الاستحالات. و قد يستفاد ذلك في غير موارد الاستحالة، كما في حرمة الخمر، فانها تابعة لصدق عنوانه، فإذا تبدل عنوانه لم يحتمل بقاء حكمه، ففي أمثال ذلك نقطع بارتفاع الحكم بمجرد تبدل العنوان، فلا تصل النوبة إلى الاستصحاب. و (ثالثة) لا يستفاد أحد الأمرين من نفس الدليل، فنشك في بقاء الحكم بعد تبدل العنوان، لاحتمال مدخلية العنوان في ترتب الحكم، و هذا كالتغير المأخوذ في نجاسة الماء، فانه لا يعلم أن النجاسة دائرة مدار التغير حدوثاً و بقاء، أو انها باقية بعد زوال التغير أيضاً لكونه علة لحدوثها فقط. و هذا القسم هو محل الكلام في جريان الاستصحاب. (مصباح الأصول، ج 2، ص: 136)